

گلهای معرفت

رو پرو شدن حضرت شمس تبریزی و جناب مولانا روم

چنین روایت بوده که بعد از سپری شدن چندین سال دوباره جناب مولانا به دیدن حضرت شمس موفق شده و آنجناب عرض نموده که یا شمس خداوند را سپاسگذارم که بدیدن تان چشمانم روشن شده و حالا بیاید بطرف کلبه غریبانه بنده برویم و حضرت شمس فرمودند که یا مولانا حال من در آنطرف دریا کار ضروری دارم و اگر عمر در قید حیات بود بعد آ شما را خواهم دید. جناب مولوی عرض نموده و گفت که یا شمس از یکطرف عرض دریا زیاد می باشد و از جانب دیگر کم از کم اضافتر از چهارمتر عمق آب است پس در آنصورت رفتن تان با آنطرف دریا بکلی نامکن بوده و حالا بیاید همراهی بنده بروید .

حضرت شمس فرمودند که یا مولانا واقعاً برای شما بسیار کار مشکل بوده ولیکن برای من هیچ فرقی ندارد من میتوانم که در بالای آب دریا پا گذاشته و با آنطرف دریا تیر شوم .



مولانا گفت که یا شمس پس خیر در آنصورت مرا هم با خود ببرید .

آنجناب فرمودند که یا مولانا قبول دارم ولیکن بیک شرط . مولانا گفت که یا شمس من هر شرط تا آنرا قبول دارم و آنجناب فرمودند که بسیار خوب حالا بیا که برویم در عرض راه جناب مولانا در دل خود میگفت که حضرت شمس واقعاً یک آدم دیوانه بوده که

میگوئید من در روی آب پا گذاشته با آنطرف دریا میروم و حالا معلوم میشود که بدون نبودن **کشتی**، **مشک** و **یا ژاله** چطور امکان دارد که آدم با آنطرف دریا تیر شود جناب شمس فرمودند که یا مولانا من از دلی تان آگاه هستم که به گپ من یقین ندارید. حالا بیایدو از عقب واسکت من محکم گرفته وبگوئید که **یا شمس**، **یا شمس** واگر من تورا درس، سری آب با آنطرف دریا تیرنکرده ام پس در آنصورت من شمس نبوده ونیستم وهمچنان بگفته دلی تان واقعا که من یک آدم دیوانه بوده وهستم. به همه حال: جناب مولانا از عقب واسکت حضرت شمس محکم گرفته وبه گفتن **یا شمس**، **یا شمس** شروع نموده ومتوجه شده که به امر حضرت پروردگار عالم و کرامات خداداد حضرت شمس در بالای آب پای گذاشته و به راه رفتن شروع نمودند وزمانیکه در نیمه دریا رسیده بودند وجناب مولانا متوجه میشود که حضرت شمس میگوئید که **یا خدا**، **یا خدا** جناب مولانا باخود گفت که واقعا من یک آدم بسیار ساده ودیوانه هستم در حالیکه جناب شمس میگوئید که **یا خدا** و **یا خدا** و من چرا بگویم که **یا شمس** **یا شمس** حالا میگویم که **یا خدا** با گفتن نام ذات پاک یعنی **یا خدا** گفتند جناب مولانا تا قسمت گلون در بین آب دریا غرق شده وفورآ حضرت شمس از بازو مولانا محکم گرفته وفرمودند که یا مولانا توهنوزبه شمس کی رسیدی که **بخدا ج بوسی** و شخصی مولانا را ازین آب بیرون کشیده وخودش به دیگر طرف دریا رفتند و در حصه چنین روایت بوده که جناب مولانا هر قدریکه بالایش صدا زده که یا شمس من اشتباه نموده ام ومعدرت خواست متاسفانه که آنجناب هیچ توجه نکرده وراه خود را در پیش گرفته ورفتند ودر حصه چنین روایت بوده که بعد از سپری شدن **۱۸ سال** دوباره جناب مولانا بدیدن حضرت شمس موفق شدند.



دوستان عزیز! این حکایت را در سال ۱۳۶۶ در یک محفل تصوفی که شنیده بودم آنرا
نقل قول بشما عزیزان نگاشته امیدوارم که مورد علاقه تان واقع شده باشد .

و الله اعلم وبالصواب

ماه قوس ۱۳۷۷ و مطابق برج دسمبر ۱۹۹۸ عیسوی

نوشته عزیز حیدری از کشور سویدن و از شهر گوتنبرگ

AzizHaidari@Hotmail.com

خواننده کان محترم این حکایت را از جمع دیگر مطالب خیش بشما عزیزان انتخاب نمودم
امیدوارم که مورد علاقه تان واقع شده باشد .